



## جستاری در شفاعت از منظر وهابیت

شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می‌کند و ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می‌توانند در حق بندگان گنهکار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر ایشان می‌گذرد.

شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می‌کند و ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می‌توانند در حق بندگان گنهکار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر ایشان می‌گذرد.

در کنار ادیان الهی و آسمانی صاحب شریعت، همواره ظهور و پیدایش فرقه‌های گوناگون، با مبانی فکری متفاوت و با برداشت‌های خاص از این ادیان، موضوعی چالش‌برانگیز بوده است. وهابیت در دنیای اهل تسنن، و بهائیت در تشیع از این جمله‌اند. وهابیت معتقد است مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر(ص) تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته‌اند. از این رو، آنان بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. این فرقه توسط استکبار جهانی و در بدترین شرایط تاریخی که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود، شکل گرفت.

وهابیت دارای مبانی فکری بس متنوعی است که بسیاری از آنها با مبانی اصیل اسلامی در تعارض است. این مقاله، با رویکرد نظری و تحلیل آثار مکتوب وهابیت، به بحث شفاعت از منظر آنها پرداخته، آن را مورد نقد و داوری قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، شفاعت، دعا و توسل، ضرورت شفاعت.

### پیش‌گفتار

فرقه «وهابیت» منسوب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تمیمی نجدی است. شیخ محمد، مبتکر عقاید وهابیون نیست؛ زیرا قرن‌ها پس از او این عقاید یا بخشی از آنها به صورت‌های گوناگون اظهار شده، اما به صورت مذهب تازه‌ای در نیامده بود. وهابیون می‌گویند: این مذهب سلف صالح است. از این رو، آنان خود را «سلفیه» می‌نامند. شیخ محمد در سال 1115 ق در شهر «عینیه» از شهرهای نجد تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. او فقه حنبلی را نزد پدر خود، که از علماء حنبلی بود، آموخت و نیاکان او همگی بر مذهب احمد بن حنبل بوده‌اند.

وی از همان زمان به مطالعه سرگذشت مدعیان نبوت همچون سباحو... علاقه فراوان از خود نشان داد. هر چند می‌توان وهابیت را قرائتی جدید از مذهب سنی حنبلی دانست که با تفسیری سطحی و ظاهربینانه از آیات و روایات، تنها خود را مسلمان دانسته و دیگران را مشرک و ریختن خون هر غیروهابی را مباح می‌شمارد، ولی اساس معتقدات وهابی‌ها را افکار و نظرات ابن تیمیه تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، باید ابن تیمیه حنبلی را پیشرو علمای وهابی دانست که در قرن هشتم هجری می‌زیست. وی خود تحت تأثیر برخی احادیث و آراء احمد بن حنبل پیشوای حنابله متوفای سال 241 ق قرار داشت که در کتاب مشهور المسند و سایر آثارش آمده است (سبحانی، 1374، ص 31).

ابن تیمیه در سی‌سالگی ملقب به «امام‌المجتهدین» حنابله شد و پس از وفات زین‌الدین بن‌المختار به‌جای او، که شیخ حنابله بود، عهده‌دار تدریس مدرسه «الحنبلیه» دمشق شد (ابن‌کثیر دمشقی، 1408 ق، ص 148).

ابن تیمیه با دخالت در کارهای سیاسی و اجتماعی و سخت‌گیری در مسئله امر به معروف و نهی از منکر خود را فردی قوی مطرح کرد و در بسیاری از مسائل اعتقادی و فقهی راه افراط را در پیش گرفت. علاوه بر اعتقاد به جسمانیت خدا، به علت جلوگیری از زیارت قبور، توسل به پیامبر اکرم(ص) و بدگویی به علی بن ابیطالب(ع) و مخالفت با پیشوایان مذاهب اربعه و حجت ندانستن اجماع امت، تجویز طلاق در ایام عادت، انکار برخی از ضروریات دین، مورد اعتراض شمار پرشماری از فقها و قضات زمان قرار گرفت و از تدریس و فتوا محروم شد. چندین بار در مصر، اسکندریه، مراکش، دمشق و شام به زندان افتاد. سرانجام، در سال 728 ق در دمشق درگذشت (سبحانی، 1374، ص 30-35).

پس از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب افکار و اندیشه‌های وی را احیا کرد. محمد بن عبدالوهاب، مذهب حنبلی داشت. البته بیشتر مردم شمال شبه‌جزیره، به‌ویژه مناطق حجاز و مکه از دیرباز بر مذهب امام احمد بن حنبل می‌زیستند. حنبلی‌ها در آغاز

فقط به قرآن و احادیث متکی بودند و قواعد عقلی را برای استنباط احکام تفسیر قرآن و شریعت مردود می‌دانستند. آنان خود را به حدیث پایبند می‌دانند. از این رو، اندیشه‌ورزی عقلانی را در مسائل دینی به هیچ‌وجه جایز نمی‌دانند. مذهب حنبلی، از میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، معروف به مذهب اهل حدیث است و هر عمل و عقیده‌ای که برای آن، آیه یا حدیثی وجود نداشته باشد، بدعت و حرام می‌دانند (همان، ص 35).

وهابیون، که خود را پیرو اسلام و سلف صالح می‌دانند، معتقدند مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر(ص) تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته‌اند. از این رو، بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. آنان همچنین تأویل در بررسی آیات قرآن را جایز ندانسته، معتقدند قرآن را باید به همین صورتی که هست خواند و به آن عمل کرد. آنان برای دسترسی به اهداف خود، ابتدا به حکومت‌های محلی روی آورده، و با راه انداختن جنگ‌های داخلی رفته‌رفته قلمرو قدرت خود را توسعه دادند تا سرانجام، بر کل شبه‌جزیره عربستان مسلط شدند.

ظهور وهابیت و طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمدبن عبدالوهاب، در بدترین اوضاع، شرایط تاریخی نامناسبی صورت گرفت که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود. در این زمان، انگلیسی‌ها بخش اعظمی از هند را از چنگ مسلمانان درآوردند و لشکر آنان گام‌به‌گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش‌روی می‌کرد. فرانسوی‌ها به رهبری ناپلئون، مصر، سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده بودند.

روس‌های تزاری، که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند، با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک‌سو، تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر، تا خلیج فارس گسترش دهند. به همین دلیل، اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند. حتی آمریکایی‌ها چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله‌باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام را داشتند (رضوانی، 1389، ص 49-68). در چنین شرایطی، وهابیت شکل گرفت و بیش از پیش موجب تفرقه و جدایی مسلمانان گردید.

وهابیت، در بسیاری از مبانی فکری و اعتقادی، در بسیاری از اصول مسلم دینی، با سایر فرق مسلمانان دارای دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متعارض می‌باشد که عمدتاً توسط ابن تیمیه و یا عبدالوهاب به وجود آمده است. از این رو، پرداختن به مبانی فکری و آرا و افکار وهابیت، و نقد آن مجال وسیع می‌طلبد. در این میان، این مقال، به بحث «شفاعت» از منظر وهابیت پرداخته، نقد و بررسی آن را وجهه همت خود قرار داده است.

## شفاعت

### 1. معنای شفاعت

ابن فارس می‌گوید: «الشین و الفاء و العین اصل صحیح یدلّ علی مقارنه الشیئین، و الشفع خلاف الوتر»؛ شین و فاء و عین اصلی صحیح است که دلالت بر مقارنه و نزدیک شدن دو چیز به هم دارد و شفع خلاف وتر است» (ابن فارس، 1411ق، ج 3، ص 201). همچنین ابن منظور می‌نویسد: «شَفَعَ الْوَتْرَ مِنَ الْعَدَدِ شَفَعًا صَيَّرَهُ زَوْجًا»؛ هنگامی گفته می‌شود عدد فرد، شفع شد که زوج شده باشد. (ابن منظور، 1300ق، ج 8، ص 183). راغب اصفهانی در مورد آیه «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةَ حَسَنَةٍ يَكُنْ لَهُ تَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كَيْلٌ مِنْهَا» (نساء: 85)؛ کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار نیکی کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، می‌گوید: «أَيُّ مَنْ انْضَمَّ إِلَى غَيْرِهِ وَ عَاوَنَهُ وَ صَارَ شَفَعًا لَهُ أَوْ شَفِيعًا فِي فِعْلِ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ، فَعَاوَنَهُ وَ قَوَّاهُ وَ شَارَكَهُ فِي نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ»؛

یعنی کسی که به غیر خود ضمیمه گردد و او را کمک کرده و شفیع او گردد یا شفیعش در کار خیر و شرّ شود و او را کمک کرده و تقویت نماید و شریک او در نفع و ضررش گردد و ذکر» (راغب، 1363، ص 263). بنابراین، شفاعت از ماده «شفع» به معنای جفت در مقابل طاق است (فراهیدی، 1305ق، ج 2، ص 927). شفیع با کمک به شفاعت‌شونده موجب برداشته شدن عذاب از او یا ترفیع درجه‌اش می‌شود. گویا شفیع با انضمام به سببیت ناقص، که شفاعت‌شونده از آن برخوردار است، آن را کامل کرده و او را از عذاب می‌رهد یا به مقامی نایل می‌سازد (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157).

ابن‌اثیر درباره معنای اصطلاحی «شفاعت» می‌نویسد: «هِيَ السُّؤَالُ فِي التَّجَاوُزِ عَنِ الذُّؤُوبِ وَالْجَرَائِمِ»؛ شفاعت، عبارت است از درخواست گذشت از گناهان و جرم‌ها (ابن‌اثیر، 1367، ج 2، ص 485). قاضی عبدالجبار معتزلی نیز در تعریف شفاعت می‌گوید: «التَّوَسُّطُ لِلتَّغْيِيرِ بِجَلْبِ مَثَقَعِهِ أَوْ دَفْعِ مَضَرِّهِ»؛ شفاعت عبارت است از واسطه شدن به جهت جلب منفعت یا دفع ضرر از غیر (همدانی، 1408، ص 688). درواقع، شفاعت حکومت قانونی از قوانین الهی بر قانون دیگر است و حقیقت آن، ایصال نفع یا دفع شر به نحو حاکمیت قانونی بر قانون دیگر است. رحمت خداوند بر عذابش سبقت دارد و با شفاعت، شفاعت‌شونده از شمول قانون عذاب خارج شده، مشمول عفو و گذشت و رحمت خداوند می‌گردد.

بنابراین، شفاعت به معنای نفی مولویت خدا یا نفی عبد بودن شفاعت‌کننده نیست، بلکه شفیع، که بنده مقرب حضرت حق است، به اذن خدای متعال و بر اساس قانونی که خود خدای متعال قرار داده، به کمک شفاعت شونده آمده و درباره او وساطت می‌کند (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157-159؛ مصباح، 1367، ص 66-68). شفیع هم وقتی در دادگاه الهی شفاعت می‌کند، چون این شفاعتش به اذن خداست و در حقیقت، خود خداوند از وی خواسته تا برای افرادی با ویژگی‌های خاصی شفاعت کند. این امر هیچ منافات با توحید افعالی ندارد، بلکه همه شفاعت‌ها به خدا برمی‌گردد و به اذن و مشیت و اراده خداوند محقق می‌شود: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر: 44).

## 2. شفاعت؛ دعا و توسل

معنای شفاعت، طلب و درخواست چیزی است از صاحب شفاعت برای شفاعت‌شونده. در این صورت، شفاعت پیامبر یا غیر او، به معنای دعا و نیایش او به درگاه الهی است که بخشش گناه و برطرف کردن نیازها را از خداوند خواهان است. پس شفاعت نوعی دعاست. جواز طلب دعا از ضروریات دین است. با این سخن، طلب شفاعت و یا دعا از هر مؤمنی جایز است، چه رسد به پیامبران، به‌ویژه رسول گرامی(ص). در شفاعت، شفیع به‌خاطر مقام و مرتبه‌ای که نزد خدا دارد، اجازه می‌یابد تا برای مجرم‌ها و گنه‌کاران وساطت کند و از طریق دعا و نیایش از خداوند بخواهد که از تقصیر آنها درگذرد.

البته این نکته را نباید فراموش کرد که شفاعت در گرو یک رشته شرایطی است و بدون تحقق یافتن آن امکان‌پذیر نیست. با نگاهی به زمان پیامبر گرامی(ص) و دوره‌های بعد، مسلمانان در شرایط و مناسبت‌های مختلف اقدام به درخواست شفاعت می‌کردند و سیر تاریخ اسلام این مطلب را تایید می‌کند. مرحوم علامه امینی در توضیح توسل و شفاعت می‌فرماید:

توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قراردادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قراردهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند، نه اینکه ذات مقدس آنان را به‌طور مستقل در برآورده شدن حاجت‌هایش دخیل بداند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه‌های وصل و واسطه‌های بین مولی و بندگان می‌داند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می‌شوند، همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟ (امینی، بی‌تا، ج 3، ص 403).

## 3. شفاعت در قرآن

در ذیل، به برخی از آیات شفاعت اشاره می‌شود:

1. آیات نافی شفاعت: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: 254)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی، و نه شفاعت و کافران خود ستمگرند.

از آنجایی که آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد، این آیه شفاعت بدون اذن را نفی می‌کند.

2. ابطال عقیده یهود در شفاعت: «يا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَلَيْ فُضِّلْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي تَقْسُ عَنْ تَقْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤَخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (بقره: 47 و 48)؛ ای بنی اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما ارزانی داشتم به‌خاطر بیاورید و (نیز یاد آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و از او شفاعت پذیرفته نمی‌شود و نه گرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند (بقره: 47 و 48).

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می‌کند؛ شفاعتی که هیچ‌گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت‌شده قرار نمی‌دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد. این مطلب با آیات دیگر، که اصل شفاعت به اذن خدا را ثابت دانسته و نیز با روایاتی که بیان خواهد شد، به دست می‌آید.

3. نفی شفاعت از کافران: «وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ حَتَّىٰ أَنَا الْيَقِينُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر: 46 - 48)؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسید، پس در آن روز شفاعت، شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.

از آنجاکه مورد آیه، کسانی است که روز قیامت را تکذیب می‌کرده‌اند، مراد آیه، نفی شفاعت از کافران است.

4. نفی صلاحیت شفاعت از بت‌ها: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبِهُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (یونس: 18)؛ آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند! بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟ منزّه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند.

این آیه بیان می‌کند بت‌ها هیچ نفعی از نظر شفاعت ندارند.

5. اختصاص شفاعت به خداوند: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (زمر: 44)؛ بگو: تمام شفاعت از آن خداست؛ (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می‌گردانند، این آیه شفاعت را منحصرأ از آن خدا می‌داند.

6. شفاعت مشروط برای غیرخدا: «ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس: 3)؛ هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز به اذن او نیست. «وَلَا تَتَّبِعُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدْنَى لَهُ...» (سبأ: 23)؛ هیچ شفاعتی نزد او (خدا) جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد. این آیات شفاعت غیر را مشروط به اذن خدا می‌داند. از این رو، می‌توان گفت: مقتضای جمع بین آیات در زمینه شفاعت این است که طبق عقیده توحید افعالی، و اینکه مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست. برخی آیات، شفاعت را منحصرأ برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، آن را اعمال کند. همان‌گونه که به پیامبر(ص) و اولیای خود چنین اجازه‌ای داده است.

علامه طباطبائی در همین زمینه می‌فرماید: در آیاتی شفاعت به صورت مطلق از دیگران نفی شده، در آیاتی شفاعت مختص خداوند شمرده شده و در برخی دیگر، شفاعت غیر خدا به اذن الهی، ثابت گشته تا مشخص گردد که شفیع در عرض خداوند نیست و شفاعت مقامی است که خداوند آیات به او اعطا کرده و هیچ‌گاه مستقل از خدا نخواهد بود (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157).

#### اجماع امت در شفاعت

شفاعت یکی از اصول اعتقادی مسلم اسلامی است؛ اصل آن مورد پذیرش تمام فرقه‌های مسلمانان می‌باشد. آنچه اختلافی است، مسائلی از این قبیل است: آیا شفاعت برای رفع عقاب است یا برای ارتقای درجه، یا هر دو؟ آیا مرتکب گناه کبیره مشمول شفاعت می‌گردد، یا نه؟ شافعان چه کسانی هستند؟ و غیره. برای مثال، معتزله برآنند که شفاعت صرفاً برای زیادت ثواب است، نه دفع عقاب، و کسانی که گناه کبیره کرده‌اند، مشمول شفاعت واقع نمی‌شوند (جرجانی، 1325ق، ج 8، ص 312-313؛ محقق حلی، 1414ق، ص 126؛ ایجی، بی‌تا، ص 380).

در این زمینه ماتریدی ذیل آیه شریفه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» (انبیاء: 28) می‌گوید: «این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد» (ماتریدی، 1391ق، ص 148). کلاباذی (متوفای 380ق) می‌گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (کلابازی، 1412ق، ص 54). ابوحفص نسفی (متوفای 538ق) می‌گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناهکاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است» (به نقل از: تفتازانی، 1407ق، ص 148).

سیدمرتضی علم‌الهدی در این باره می‌نویسد: «امت اسلام اتفاق دارند که شفاعت پیامبر اکرم(ص) در حق امتش مورد پذیرش واقع می‌شود» (مرتضی، 1405ق، ص 150). طبرسی نیز می‌گوید: «امت اسلام بر اینکه شفاعت پیغمبر اکرم(ص) در نزد خداوند مقبول می‌افتد، اتفاق نظر دارند، گو اینکه در کیفیت آن اختلاف دارند» (طبرسی، 1408ق، ج 1، ص 151؛ بحرانی، 1398ق، ص 166). جرجانی از متکلمان بزرگ اهل سنت می‌نویسد: امت بر ثبوت اصل شفاعت مقبول پیامبر اکرم(ص) متفقند (جرجانی، 1325ق، ج 8، ص 312). ایجی، دیگر متکلم بزرگ اهل سنت نیز می‌نویسد: «اجمع الامه علی اصل الشفاعه» (ایجی، بی‌تا، ص 380).

ابوحیان اندلسی مفسر بزرگ اهل تسنن از کتاب المنتخب نقل می‌کند که «اجمعت الامه علی ان للمحمّد(ص) شفاعه فی الاخره» (تفتازانی، 1409ق الف، ج 5، ص 158). شیخ مفید می‌فرماید: امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا(ص) در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می‌کند و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان شفاعت می‌کنند و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات دهد» (مفید، 1372، ص 15). شعرانی حنفی می‌گوید: «همانا محمّد(ص) اولین شفاعت‌کننده روز قیامت است...» (الشعرائی المصری، 1959، ص 170). علامه

مجلسی می‌فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول‌خدا(ص) در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت‌های پیشین شفاعت می‌کند...» (مجلسی، 1362، ج 8، ص 29).

بنابراین، اصل شفاعت مورد اتفاق مسلمانان است، گو اینکه در برخی خصوصیات آن اختلاف نظر وجود دارد.

## وها بیت و شفاعت

هرچند شفاعت به صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان شده و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، امری مسلم و مورد قبول همه مسلمانان است و برخی علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد آن سخن گفته و بر آن تأکید کرده‌اند، اما به اعتقاد وها بیون شفاعت فعل خداست و حق اوست و درخواست فعل وی از غیر او، عبادت او بوده، شرک محسوب می‌شود.

آنها همین سخن را عیناً درباره درخواست شفای بیماران از اولیا و مشابه آن تکرار کرده، می‌گویند: این درخواست‌ها، درخواست فعل خدا از غیر اوست و طبعاً چنین درخواستی شرک است (مسلم، بی تا، ج 1، ص 117 و 130؛ ج 2، ص 22؛ ج 7، ص 59؛ بخاری، 1304ق، ج 1، ص 36؛ ج 8، ص 83؛ ج 9، ص 160؛ ابن حنبل، بی تا، ج 1، ص 281؛ ج 2، ص 307؛ ج 3، ص 5؛ ج 4، ص 108؛ ج 5، ص 143؛ ج 6، ص 428؛ فخر رازی، 1411ق، ج 3، ص 63؛ سیحانی، 1374 ص 21). در حقیقت، وها بیت معتقدند که فقط باید از خداوند طلب شفاعت کرد تا پیامبر یا اولیاء را شفیع انسان قرار دهد. اما درخواست مستقیم شفاعت از پیامبر یا هریک از، صالحین و اولیاء شرک اکبر است. ابن تیمیه می‌گوید:

اگر شخصی خطاب به مرده‌ای که در برزخ به سر می‌برد، بگوید: مرا دریاب، یا کمک کن، یا شفیع من باش و یا مرا بر دشمنم یاری گردان و مانند این جملات، (که انجام آنها فقط در قدرت خداوند است)، از اقسام شرک است (ابن تیمیه، بی تا، ص 40).

... کسی که نزد قبر نبی یا انسان صالحی آید و از وی کمک طلبد. مثلاً، بگوید: مرضش را زایل کند یا قرض او را ادا کند، شرکی آشکار است که گوینده آن باید توبه کند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود... بسیاری از افراد گمراه می‌گویند: این شخص از من به خداوند نزدیکتر است و من از خداوند دورتر هستم و من نمی‌توانم او را بخوانم، مگر به واسطه این شخص، و مانند این جملات. اینها همه گفتار مشرکان است (به نقل از: امین، 1410ق، ص 214).

محمد بن عبدالوهاب نیز می‌گوید: «خواندن و استغاثه به غیر خداوند، موجب خروج از دین و دخول در جرگه مشرکان و پرستش کنندگان بت‌ها می‌شود و مال و خون چنین شخصی مباح است، مگر آنکه توبه کند» (همان). یا شیخ بن باز می‌گوید: کسی که بگوید: «اللهم ائی اسالک بجاه انبیاءک و... جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است» (ابن عبدالله، 1415ق، ج 4، ص 311). از این رو، از نظر وها بیون درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی جایز نیست و بدعت است (امین، 1410ق، ص 10).

## منابع

ابن اثیر، علی بن محمد (1367)، الکامل فی التاریخ، تهران، دار الاحیاء التراث العربی.

ابن تیمیه، احمد (1314ق)، مجموعه الرسائل و المسائل، محقق محمد عبدالحکیم عبدالحکیم، مکتبه التوفیقیه.

ابن تیمیه، احمد (بی تا)، الهدیه السنیه، ط. الثانیه، بی جا، دارالنشر مکتبه ابن تیمیه.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (1377)، مناقب بغداد، بی جا، دار غریب.

ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (1426ق) صفه الصفوه، بی جا، دارالمعرفه.

ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند احمد، بیروت دار صادر.

ابن فارس، احمد (1411ق)، معجم مقاییس اللغه، بی جا، دارالجبل.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل (1408ق)، البدایه و النهایه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوینی، 1373، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، تهران، دارالفکر.

ابن منظور، محمد بن مكرم (1300ق)، لسان العرب، تهران، دار صادر.

امین، سید محسن، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، 1410ق، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

امینی، عبدالحسین (بی‌تا)، الغدیر، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

ایجی، عبدالرحمن بن احمد (بی‌تا)، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم‌الکتب.

بحرانی، علی بن میثم (1398ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، مطبعه مهر.

بخاری، محمد بن اسماعیل (1304ق)، ارشاد الساری، لشرح صحیح مسلم، بغداد، المطبعه الامیریه.

بخاری، محمد بن اسماعیل (1401ق)، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.

بن عبدالله، عبدالعزیز (1415ق)، مجموعه فتاویٰ بن باز، مکتبه دارطبریه.

ترمذی، محمد بن عیسی (1408ق)، الجامع الصحیح و هو سنن ترمذی، تحقیق احمد محمد شاکر و دیگران، تهران، دارالفکر.

تفتازانی، سعدالدین (1409ق الف)، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق عبدالرحمان عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی.

تفتازانی، مسعود بن عمر (1407ق)، شرح العقائد النسفیة، محقق احمد سقا، مصر، مکتبه کلیات الازهریه.

جرجانی، علی بن محمد (1325ق)، شرح المواقف، قم، منشورات الشریف الرضی.

حجاج نیشابوری، مسلم بن (بی‌تا)، صحیح مسلم، شرح یحیی بن شرف نووی و دیگران، بی‌جا، دار احیاء التراث العربی.

خطیب بغدادی، احمد بن علی (1349ق)، تاریخ بغداد او مدینه السلام، بی‌جا، مکتبه العربیه.

دارمی، عبدالله بن عبد الرحمن (1426ق)، سنن الدارمی، بی‌جا، المکتبه العصریه.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1363)، المفردات فی غریب القرآن، تهران، دفتر نشر کتاب.

رضوانی، علی اصغر (1389)، سلفی گری (وها بیت)، چ هفتم، قم، مسجد جمکران.

رضوانی، علی اصغر (1390ش)، وها بیت و شفاعت، تهران، مشعر.

سبحانی، جعفر (1374)، آئین وها بیت، چ هفتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

سمهودی، علی بن عبدالله (1404ق) وفاء الوفاء باخبار المصطفی، تصحیح محی الدین عبدالحمید، تهران، دارالکتب العلمیه.

شریف مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، 1405ق.

الشعراوی المصری الحنفی، عبدالوهاب (1959)، البواقیت و الجواهر، قاهره، مکتبه المصطفی البابی المجلس.

طباطبائی، سید محمد حسین (1393ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ط. الثالثه، قم، اسماعیلیان.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ط. الثانيه، بیروت، دارالمعرفه، 1408ق.

عبدالوهاب، محمدبن (1416ق)، الاصول الثلاثة و ادلتها و يليها شروط الثلاثة و القواعد الاربعه، رياض، وزاره شؤون الاسلاميه.

فخررازي، محمدبن عمر (1411ق)، تفسير مفاتيح الغيب، تهران، دارا الكتب العلميه.

فراء البغدادي الحنبلي، محمدبن ابى على (1419ق)، طبقات الحنابله، بى جا، الامانه العامه الاحتفال.

فراهيدى، احمدبن خليل (1405ق)، العين، قم، دار الهجره.

كلاباذى، ابوبكر محمدبن ابراهيم (1412ق)، التعرف لمذهب أهل التصوف، مصحح محمود امين نواوى، مصر، المكتبه الازهرية للتراث.

ماتريدى، محمدبن محمد (1391ق)، تفسير الماتريدى المسمى تأويلات اهل السنه، بى جا، الجنه القرآن و السنه.

مجلسى، محمدباقر (1362)، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء.

محقق حلى (1414ق)، المسلك فى اصول الدين، تحقيق رضا استادى، مشهد، مؤسسه الطبع و النشر فى الآستانه الرضويه.

مصباح، محمدتقى (1367)، معارف قرآن (خداشناسى)، قم، مؤسسه در راه حق.

مفيد، محمدبن محمد نعمان (1372)، اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، تحقيق، مهدى محقق، تهران، دانشگاه تهران.

ملطاوى، حسن كامل (بى تا)، رسول الله فى القرآن الكريم، بيروت، دارالمعارف.

نسائى، احمدبن على (1348ق)، سنن النسائى، تهران، دارالفكر، ج 1.

نیشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر، بى تا.

همدانى، عبدالجباربن احمد (1408ق)، شرح الاصول الخمسه، بى جا، مكتبه وهبه.

منبع: فصلنامه معرفت ادیان شماره 12